

سیاست برای مردم؛ نه مردم برای ایدئولوژی

نقد ایدئولوژی زندگی؛ از انحصار حقیقت تا حکمرانی
مبتنی بر خرد، دانش و مسئولیت

دکتر پیمان بخشایش | جراح تروما

MD, PhD, MBA



تصویر طنز همراه مقاله، ارسالی نویسنده

چکیده

سیاست، در معنایی که من از آن دفاع می‌کنم، هنر و دانش استفاده از خرد، اطلاعات، تجربه و همفکری برای بهترکردن زندگی انسان‌هاست. اندیشه‌های سیاسی باید به شناخت مسئله، تنظیم اولویت‌ها و همکاری اجتماعی کمک کنند؛ نه اینکه زندگی مردم به ابزاری برای اثبات درستی آن اندیشه‌ها تبدیل شود. ایدئولوژی می‌تواند زبانی مشترک برای فهم جهان و سازمان‌دادن کنش جمعی فراهم آورد. مسئله از جایی آغاز می‌شود که این زبان مشترک، خود را حقیقتی نهایی و مصون از نقد معرفی کند؛ حقیقتی که تغییر شرایط، شکست سیاست‌ها و حتی رنج انسان‌ها نیز نتواند آن را به بازنگری وادارد.

این مقاله، در امتداد بحث‌های پیشین درباره سکولاردموکراسی، میراث لنینیسم، ساختار قدرت در جمهوری اسلامی و ضرورت بازتعریف روابط خارجی ایران، میان «داشتن دستگاه فکری» و «ایدئولوژی‌زدگی» تمایز می‌گذارد. استدلال محوری آن است که ایدئولوژی‌زدگی فقط تعصب در ذهن افراد نیست؛ می‌تواند در قواعد حکومت، توزیع منابع، ساختار سازمان‌ها و شیوه برخورد با اطلاعات تثبیت شود. نقد اسلام سیاسی در این چارچوب، نقد ایمان شخصی مسلمانان نیست؛ نقد تبدیل یک تفسیر مذهبی به حق انحصاری حکومت‌کردن است. راه خروج نیز نه بی‌اصولی و فرصت‌طلبی، بلکه پیوند اصول انسانی روشن با سیاست‌های سنجش‌پذیر، اصلاح‌پذیر و پاسخگوست.

۱. سیاست باید مسئله زندگی را حل کند

نخست باید روشن کنیم سیاست را برای چه می‌خواهیم. برای آنکه یک مکتب پیروز شود؟ برای آنکه یک رهبر هرگز اشتباه نکند؟ برای آنکه یک حزب بتواند تاریخ را مطابق روایت خود بازنویسی کند؟ یا برای آنکه انسان‌ها آزادتر، امن‌تر و برخوردارتر زندگی کنند و بتوانند درباره آینده خود تصمیم بگیرند؟

در نگاه من، سیاست زمانی شایسته دفاع است که توان جامعه را برای زندگی افزایش دهد. امنیت، آموزش، سلامت، فرصت کار، آزادی، عدالت و حفظ محیط‌زیست، حاشیه‌های سیاست نیستند؛ موضوع اصلی آن‌اند. شأن حکومت نیز از همین‌جا می‌آید: حکومت باید امکان همکاری انسان‌هایی را فراهم کند که الزاماً اعتقادات، منافع و سلیقه‌های یکسان ندارند.

استفاده از دانش و اطلاعات به این معنا نیست که سیاست به محاسبه‌ای بی‌نیاز از ارزش‌ها تبدیل می‌شود. داده‌ها می‌توانند پیامدهای احتمالی یک تصمیم را روشن کنند، اما درباره اینکه چه میزان نابرابری پذیرفتنی است یا چگونه باید میان منافع امروز و حقوق نسل‌های آینده توازن برقرار کرد، همچنان به گفت‌وگوی عمومی و داوری اخلاقی نیاز داریم. متخصصان ضروری‌اند، اما جای شهروندان را نمی‌گیرند.

همچنین، سعادت فردی در سیاست نباید با منفعت شخصی صاحب‌منصب اشتباه گرفته شود. آنچه برای بقای یک حاکم سودمند است، لزوماً برای مردم سودمند نیست. امنیت یک دستگاه حکومتی نیز با امنیت یک کشور یکی نیست. در مقاله «خطای استراتژیک جمهوری اسلامی»، همین جدایی میان ایران و نظام سیاسی حاکم، نقطه آغاز نقد بوده است: هیچ ساختاری مالک کشور نیست و هیچ رأی تاریخی، اختیار نسل‌های آینده را برای همیشه از میان نمی‌برد. [۱، بخش ۱]

معیار سیاست خوب، وفاداری مردم به حکومت نیست؛ مسئولیت‌پذیری حکومت در برابر زندگی مردم است.

۲. ایدئولوژی؛ زبان مشترک یا پاسخ ازپیش‌آماده؟

در کاربرد این مقاله، ایدئولوژی مجموعه‌ای نسبتاً منسجم از برداشت‌ها درباره جامعه، ارزش‌های مطلوب و راه‌های تغییر یا حفظ نظم سیاسی است. چنین دستگاهی می‌تواند به انسان‌ها کمک کند تجربه‌های پراکنده خود را معنا کنند، اولویت‌های مشترک بیابند و برای تحقق خواسته‌هایشان با یکدیگر همکاری کنند. از این منظر، یکی از کارکردهای ایدئولوژی، ساختن زبان مشترک میان کسانی است که تجربه اجتماعی، منافع یا نگرانی‌های مشابه دارند. اما نباید این کارکرد را به همسانی کامل پایگاه طبقاتی محدود کرد. افراد یک طبقه می‌توانند درباره آزادی، مذهب، ملت و عدالت اختلاف داشته باشند؛ همان‌طور که اشخاصی از طبقات متفاوت ممکن است بر سر یک برنامه سیاسی همکاری کنند.

داشتن دستگاه فکری، به‌خودی‌خود مشکل نیست. بدون معیار و جهت‌گیری نیز نمی‌توان هر روز از نقطه صفر درباره همه‌چیز تصمیم گرفت. مسئله آن است که این دستگاه چه نسبتی با واقعیت و نقد برقرار می‌کند: آیا وسیله فهم است یا جایگزین فهم؟ آیا به طرح پرسش کمک می‌کند یا پاسخ همه پرسش‌ها را پیشاپیش تعیین کرده است؟

در بررسی میراث مارکس و لنینیسم، بر تمایزی اساسی تأکید کرده‌ام: کوشش برای تغییر مناسبات ناعادلانه، با ادعای حق انحصاری یک حزب برای تعریف عدالت یکسان نیست. اولی می‌تواند امکان نقد قدرت را گسترش دهد؛ دومی، بدون پاسخگویی، می‌تواند به شکل تازه‌ای از سلطه تبدیل شود. بنابراین، نقد ایدئولوژی‌زدگی به معنای انکار ارزش همه اندیشه‌های برآمده از یک سنت نیست. [۲، بخش ۳، ۲]

می‌توان ایدئولوژی را به نقشه تشبیه کرد. نقشه برای یافتن مسیر است، نه برای فرمان دادن به جغرافیا. اگر پلی فرو ریخته، رودخانه‌ای تغییر مسیر داده یا شهری گسترش یافته است، وفاداری به نقشه قدیمی فضیلت نیست. خطر زمانی آغاز می‌شود که اصلاح نقشه ممنوع شود و مسافر را به دلیل ندیدن پلی که دیگر وجود ندارد، متهم کنند.

۳. ایدئولوژی‌زدگی؛ هنگامی که واقعیت باید از عقیده اطاعت کند

ایدئولوژی‌زدگی را می‌توان چنین تعریف کرد: تبدیل یک چارچوب فکری قابل بحث به مرجعی که اجازه نمی‌دهد شواهد، تجربه و حقوق انسان‌ها اعتبار تصمیم‌های برآمده از آن را به پرسش بکشند.

در این وضعیت، سیاستمدار دیگر از واقعیت نمی‌پرسد چه باید کرد؛ از ایدئولوژی می‌پرسد کدام بخش واقعیت را باید دید. اطلاعات موافق برجسته می‌شوند و اطلاعات ناسازگار، به جای بررسی، به بدخواهی تولیدکننده آن‌ها نسبت داده می‌شوند. شکست برنامه نیز الزاماً به بازنگری نمی‌انجامد؛ ممکن است نتیجه بگیرند که برنامه به اندازه کافی سخت‌گیرانه اجرا نشده است.

برای روشن شدن مسئله، فرض کنیم سیاستی با وعده افزایش رفاه اجرا شده، اما نتیجه مطلوب به دست نیامده است. واکنش مسئولانه، بررسی طراحی، اجرا، شرایط بیرونی و گزینه‌های جایگزین است. واکنش

ایدئولوژی زده، مصون کردن اصل سیاست از ارزیابی و انتقال دائمی مسئولیت به دیگران است. البته عوامل خارجی ممکن است واقعاً مؤثر باشند؛ مسئله انکار آن‌ها نیست. مسئله زمانی است که «عامل خارجی» به توضیحی تبدیل شود که هیچ سهمی برای خطای داخلی باقی نگذارد.

نشانه دیگر، تبدیل اختلاف تحلیلی به آزمون وفاداری است. منتقد دیگر کسی نیست که درباره پیامدهای یک تصمیم پرسش دارد؛ فردی معرفی می‌شود که به ملت، انقلاب، مذهب یا رهبر وفادار نیست. با این جابه‌جایی، بحث درباره درستی تصمیم به داوری درباره صلاحیت اخلاقی پرسشگر تبدیل می‌شود.

پرسشی ساده می‌تواند این انسداد را آشکار کند: «چه شاهی ممکن است شما را به اصلاح این سیاست وادار کند؟» اگر پاسخ درباره یک ادعای تجربی «هیچ شاهی» باشد، آن ادعا عملاً از قلمرو ارزیابی خارج شده است. در مقاله ساختار استوانه‌ای نیز تأکید کرده‌ام که پژوهشگر باید از ابتدا روشن کند چه نتیجه‌ای فرضیه مطلوب او را تضعیف می‌کند؛ وگرنه هر رخداد، پس از وقوع، به شاهد همان نظریه تبدیل خواهد شد. [۳، بخش ۱۲]

البته ارزش‌هایی مانند کرامت انسانی را نباید با پیش‌بینی‌های تجربی خلط کرد. سخن بر سر این نیست که با هر تغییر آماری، حق انسان‌ها را کنار بگذاریم؛ سخن بر سر آن است که هیچ برنامه اجرایی نباید به اعتبار انتساب به یک آرمان، از سنجش معاف شود.

۴. زمان تغییر می‌کند؛ چرا نسخه باید ثابت بماند؟

نقطه مرکزی نقد ایدئولوژی‌زدگی، نسبت اندیشه با زمان است. یک سیاست در خلأ اجرا نمی‌شود. ظرفیت اقتصادی، ساختار اجتماعی، ترکیب نسل‌ها، فناوری، منابع طبیعی، روابط بین‌المللی و انتظارات مردم، بخشی از شرایطی‌اند که نتیجه تصمیم را شکل می‌دهند.

چارچوبی مانند PESTEL، که در مقالات پیشین به کار رفته، دقیقاً برای مرتب‌کردن همین ابعاد مفید است: سیاسی، اقتصادی، اجتماعی-فرهنگی، فناوریانه، زیست‌محیطی و حقوقی. این چارچوب قانون تاریخ نیست؛ یادآوری می‌کند که مسئله واقعی را نمی‌توان به یک علت یا یک شعار تقلیل داد. [۳، بخش ۸]

اگر شرایط تغییر کرده باشد، تکرار تصمیم قبلی به استدلال تازه نیاز دارد. اینکه یک روش زمانی مؤثر بوده، تضمین نمی‌کند امروز نیز بهترین انتخاب باشد. به همین ترتیب، قدیمی بودن یک اندیشه دلیل نادرستی آن نیست و جدید بودن یک پیشنهاد، درستی آن را ثابت نمی‌کند. معیار، نسبت آن اندیشه با مسئله موجود و پیامدهای قابل دفاع آن است.

در بررسی تجربه سوسیال‌دموکراسی اروپا، برنامه گودسبرگ سال ۱۹۵۹ نمونه‌ای از بازتعریف راه رسیدن به اهداف اجتماعی بود: آزادی، عدالت و همبستگی، در پیوند با تکثر سیاسی و پذیرش نقش بازار و شکل‌های متفاوت مالکیت مطرح شدند. اهمیت این تجربه برای بحث حاضر، نه بی‌نقص بودن آن، بلکه پذیرفتن امکان بازنگری در ابزارها بدون کنار گذاشتن دغدغه عدالت بود. [۲، بخش ۵]

بنابراین، وقتی می‌گوییم یک ایدئولوژی «کار کرده است»، باید پرسیم در چه کاری موفق بوده است: بسیج پیروان، تصرف قدرت، حفظ حکومت یا بهبود زندگی مردم؟ این‌ها یک معیار نیستند. دوام یک نظام، به‌تنهایی، نه حقانیت آن را ثابت می‌کند و نه سعادت شهروندان را.

وفاداری به هدف، گاه دقیقاً مستلزم تغییر وسیله است. کسی که عدالت می‌خواهد باید بتواند برنامه اقتصادی خود را اصلاح کند؛ کسی که استقلال می‌خواهد باید بتواند روابط خارجی خود را بازبینی کند؛ و کسی که ایران را دوست دارد نباید ایران را به حفظ یک نسخه تاریخی مشروط سازد.

۵. اسلام سیاسی؛ تبدیل تفسیر مذهبی به حق انحصاری حکومت

نقد من به اسلام سیاسی، مشخصاً متوجه صورت ولایت‌محور و انحصارگرایی آن در جمهوری اسلامی است. موضوع این نقد، ایمان فردی، عبادت یا حق مسلمانان برای حضور برابر در جامعه نیست. مسئله از جایی آغاز می‌شود که یک تفسیر مذهبی، برای خود حقی برتر از انتخاب آزاد شهروندان در تعیین قواعد حکومت قائل شود.

در چنین منطقی، تصمیم سیاسی می‌تواند از یک انتخاب انسانی به تکلیفی مقدس ارتقا یابد. نتیجه خطرناک آن است که حاکم به جای پاسخ‌دادن درباره کارنامه خود، به جایگاه اعتقادی خویش استناد کند. پرسش از سیاست خارجی، اقتصاد یا آزادی‌های اجتماعی، ممکن است به مخالفت با دین تعبیر شود؛ در حالی که تصمیم‌گیرندگان انسان‌اند و آثار تصمیم‌هایشان نیز در زندگی انسان‌ها پدیدار می‌شود.

در نقد پیشین معماری قدرت، با استناد به متن قانون اساسی بازنگری‌شده در ۱۳۶۸، تمرکز اختیارات در اصل ۱۱۰ و تغییرناپذیر اعلام‌شدن مؤلفه‌هایی از نظام در اصل ۱۷۷ را نمونه‌ای از این مسئله دانسته‌ام: شهروندان باید بتوانند درباره بنیادهای حکومت تصمیم بگیرند، اما بخش‌هایی از همان بنیادها از دسترس بازنگری آزاد خارج می‌شوند. [۱، بخش ۱]

ایدئولوژی زندگی در اینجا صرفاً به معنای پافشاری بر چند شعار نیست؛ به معنای نامتقارن‌شدن رابطه مردم و قدرت است. مردم باید دائماً صلاحیت خود را برای برخورداری از حق ثابت کنند، اما قدرت می‌کوشد منشأ صلاحیت خود را بیرون از دسترس داوری آنان قرار دهد.

پاسخ سکولار به این مسئله، حذف دین از زندگی مردم نیست. پاسخ آن است که هیچ اعتقاد مذهبی یا غیرمذهبی، امتیاز ویژه‌ای برای فرمانروایی ایجاد نکند. مسلمان، مسیحی، یهودی، زرتشتی، بهایی و شهروند بی‌دین باید در حقوق بنیادین برابر باشند. در مقاله «ایران و اسرائیل؛ فراتر از دشمن مشترک»، همین گذار از تحمل مشروط گروه‌ها به برابری شهروندان، مبنای نظم مطلوب معرفی شده است. [۴، بخش ۵]

از این منظر، کنار گذاشتن انحصار سیاسی یک تفسیر دینی، سلب آزادی مؤمنان نیست؛ تضمین آن است که هیچ گروهی نتواند اعتقاد خود را به مجوز سلب اختیار دیگران تبدیل کند.

۶. ایدئولوژی زندگی فقط در ذهن نیست؛ در نهادها و منافع نیز تثبیت می‌شود

اشتباه است تصور کنیم هر بن‌بست سیاسی صرفاً از ناآگاهی یا سرسختی چند فرد ناشی می‌شود. ممکن است یک سیاست ناکارآمد، با موقعیت سازمانی، بودجه، امتیاز یا هویت یک نهاد پیوند خورده باشد. در آن صورت، اصلاح سیاست فقط تغییر نظر نیست؛ تغییر مناسبات قدرت نیز هست.

تحلیل ساختار استوانه‌ای، از همین جهت برای بحث حاضر اهمیت دارد. در آن مقاله، میان توان نهادها برای ادامه فعالیت و توان مجموعه برای تغییر جهت تمایز گذاشته‌ام. سازمانی ممکن است اجرای مأموریت‌های جاری را حفظ کند، اما تصمیمی که مستلزم اصلاح همزمان قواعد چند نهاد است، با دشواری هماهنگی روبه‌رو شود. همچنین، اختلاف ایدئولوژیک تنها توضیح ممکن نیست؛ منافع سازمانی، سهم منابع و برداشت متفاوت از تهدید نیز باید بررسی شوند. [۳، بخش‌های ۱.۷ و ۲.۷]

استنتاج این بحث برای نقد ایدئولوژی‌زدگی روشن است: گاهی شعار، نه فقط بیان یک اعتقاد، بلکه پوشش دفاع از یک موقعیت است. با این حال، اثبات چنین وضعیتی در هر مورد، به شواهد نیاز دارد؛ نمی‌توان صرفاً از نام یک نهاد، انگیزه همه اعضای آن را نتیجه گرفت.

در این سطح، ناکارآمدی می‌تواند خود را بازتولید کند. اگر معیار ارتقا، وفاداری به روایت رسمی باشد، اطلاعات ناخوشایند کمتر به تصمیم‌گیرنده می‌رسد. اگر اعلام شکست هزینه شخصی داشته باشد، گزارش موفقیت جای شناخت واقعیت را می‌گیرد. این، سازوکاری است که باید بررسی و مهار شود، نه ویژگی ذاتی یک ملت یا یک گروه اعتقادی.

از این رو، راه خروج تنها توصیه به «واقع‌بین‌بودن» نیست. باید قواعدی وجود داشته باشد که ارائه خبر بد را مجازات نکند، منافع تصمیم‌گیرندگان را آشکار سازد و امکان نظارت بر تخصیص منابع و نتیجه سیاست‌ها را فراهم آورد.

۷. سیاست خارجی؛ نه دشمنی ابدی، نه دوستی بی‌قید

یکی از عرصه‌های مهم ایدئولوژی‌زدگی، سیاست خارجی است. هنگامی که دشمنی با کشوری به بخشی تغییرناپذیر از هویت حکومت تبدیل شود، پرسش از فایده و هزینه آن دشوار می‌شود. در این وضعیت، حتی امکان کاهش تنش ممکن است نه فرصتی برای مردم، بلکه تهدیدی برای روایت رسمی تلقی شود.

در نقد «ضدامپریالیسم انتخابی»، مسئله همین جابه‌جایی معیار بود: مخالفت یک حکومت با غرب نباید آن را از پاسخگویی درباره رفتار با مردم خود معاف کند. در مقابل، رابطه با روسیه و چین نیز ذاتاً خیانت نیست، همان‌طور که رابطه با آمریکا و اسرائیل ذاتاً وابستگی نیست. استقلال باید با توان انتخاب، شفافیت رابطه و تقدم منفعت شهروندان سنجیده شود. [۱، بخش ۹]

دفاع من از همکاری ایران با آمریکا، اسرائیل و دیگر کشورها، در همین چارچوب معنا دارد. رابطه خارجی باید فرصت زندگی ایجاد کند: دسترسی به دانش، امکان تجارت، همکاری دانشگاهی، حفاظت از منابع و کاهش ناامنی. در مقاله ایران و اسرائیل، همکاری در آب و کشاورزی، آموزش پزشکی و پژوهش، به‌عنوان پیشنهادهایی برای تبدیل رابطه سیاسی به منفعت ملموس مطرح شده‌اند؛ نه تضمین‌هایی که صرف اعلام دوستی آن‌ها را محقق کند. [۴، بخش ۶]

«پیمان کوروش» نیز در صورت‌بندی آن مقاله، افقی پیشنهادی برای همکاری است؛ افقی که باید به تعهدات روشن، نهادهای پاسخگو و برنامه‌های قابل ارزیابی ترجمه شود. ارزش چنین طرحی در جایگزین کردن یک دشمنی با دشمنی دیگر نیست؛ در گسترش امکان صلح، انتخاب مستقل و رفاه عمومی است. [۴، بخش ۸]

با همین معیار، دوستی نباید به تعطیلی نقد بینجامد. شریک سیاسی، معصوم نیست. حمایت از یک رابطه، تأیید بی‌قید همه تصمیم‌های طرف مقابل نیست. خروج از دشمن‌پرستی نباید به دوست‌پرستی تبدیل شود.

۸. عملگرایی نیز باید پاسخگو باشد

کارتون همراه این نوشته، تقابل میان ایدئولوژی‌زدگی و عملگرایی را با زبان اغراق و طنز نشان می‌دهد. پیام قابل دفاع آن، تفاوت میان سیاستی است که نتیجه زندگی را می‌بیند و سیاستی که در اثبات حقانیت خویش گرفتار می‌ماند. اما هیچ کاریکاتوری جای ارزیابی واقعی کارنامه سیاستمداران و شرایط کشورها را نمی‌گیرد.

همچنین، عملگرایی به‌خودی‌خود فضیلت نیست. سیاستمداری ممکن است بسیار حسابگر باشد، اما حسابگری او به حفظ قدرت شخصی، سود گروهی محدود یا کسب امتیاز کوتاه‌مدت خدمت کند. چنین رفتاری را نمی‌توان فقط به دلیل انعطاف یا موفقیت در معامله، سیاستی مطلوب دانست.

پرسش فقط این نیست که «آیا این تصمیم کار می‌کند؟» باید پرسید برای چه کسی، در چه بازه زمانی و با چه هزینه‌ای کار می‌کند. ممکن است منفعت امروز با تخریب منابع فردا به دست آید؛ ممکن است آرامش ظاهری از خاموش کردن مخالفان حاصل شود؛ و ممکن است رشد یک شاخص، زیان سنگین گروهی از شهروندان را پنهان کند.

عملگرایی مطلوب من، در چهارچوب کرامت انسان، حقوق برابر، پاسخگویی و منافع درازمدت کشور قرار دارد. این اصول، مانع عقلانیت نیستند؛ تعیین می‌کنند عقلانیت قرار است به چه کسی خدمت کند. در مقاله روابط ایران و اسرائیل نیز تأکید کرده‌ام که ارزش رابطه سیاسی باید با اثر آن بر جان انسان‌ها سنجیده شود و امنیت یک جامعه، مجوز نادیده‌گرفتن امنیت دیگران نیست. [۴، بخش ۵]

تمثیل «نقد و نسیه» از این جهت روشن‌گر است که نباید رنج قطعی امروز را با وعده‌ای همیشگی و سنجش‌ناپذیر توجیه کرد. با این حال، سیاست خردمندانه صرفاً دنبال سود فوری نیست. سرمایه‌گذاری در آموزش، زیرساخت و محیط‌زیست، تعهد به آینده است؛ تفاوت آن با وعده ایدئولوژیک، در روشن‌بودن مسیر، امکان ارزیابی و پاسخگویی درباره هزینه‌هاست.

۹. نقد ایدئولوژی‌زدگی باید از اردوگاه خودمان نیز آغاز شود

نقدی که فقط مخالفان را هدف بگیرد و همفکران را از همان معیارها معاف کند، خود در معرض ایدئولوژی‌زدگی است. آزادی‌خواهی با تغییر نام مرجع اطاعت تحقق نمی‌یابد. باید رابطه شهروند با قدرت تغییر کند.

من پادشاهی‌خواه و حامی شاهزاده رضا پهلوی هستم. اما همان‌گونه که در مقاله «رویه سکولاردموکراسی» نوشته‌ام، دفاع از پادشاهی حق من است و تعیین سرنوشت ایران حق همه ایرانیان. حمایت از نقش محوری شاهزاده رضا پهلوی در همبستگی و گذار، نباید به مطالبه یکسان‌اندیشی از همه همراهان تبدیل شود. [۵، بخش‌های ۴ و ۵]

اگر مخالف جمهوری اسلامی را به دلیل نپذیرفتن همه ترجیحات خود از دایره میهن‌دوستی بیرون بگذاریم، مشکل انحصار را حل نکرده‌ایم. اگر نقد یک رهبر محبوب را خیانت بدانیم، امکان تصحیح خطا را تضعیف کرده‌ایم. و اگر نتیجه انتخاب آینده را پیشاپیش قطعی اعلام کنیم، رأی مردم را از حق تصمیم‌گیری به تشریفات تأیید تبدیل کرده‌ایم.

سکولاردموکراسی نیز نباید به برجستگی تبدیل شود که گوینده آن را خودبه‌خود دموکرات فرض کنیم. این مفهوم در صورت‌بندی من، هم مقصد است و هم رویه: قدرت از رضایت آزاد شهروندان مشروعیت می‌گیرد و باید قابل نظارت، نقد و تغییر باشد؛ هیچ نهاد مذهبی نیز به اعتبار تقدس، حق ویژه‌ای برای فرمانروایی ندارد. [۵، بخش ۴]

این چارچوب، ادعای بی‌ارزشی یا بی‌جهت‌گیری نیست. بر آزادی، برابری و حاکمیت مردم تعهد دارد؛ اما قرار نیست پاسخ همه اختلاف‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را از پیش تعیین کند. باید فضایی بسازد که در آن جریان‌های متفاوت بتوانند رقابت کنند، اشتباه کنند، اصلاح شوند و جای خود را به دیگری بدهند، بی‌آنکه حقوق بنیادین بازندگان از میان برود.

۱۰. راه خروج؛ تبدیل خرد سیاسی به روش تصمیم‌گیری

خرد سیاسی با توصیه اخلاقی به حاکمان نهادینه نمی‌شود. باید در شیوه تصمیم‌گیری قابل مشاهده باشد. پیشنهاد این مقاله آن است که هر سیاست مهم، به جای آغاز از شعار، از تعریف روشن مسئله آغاز شود: چه وضعیتی قرار است تغییر کند، چه کسانی از آن آسیب می‌بینند و موفقیت چگونه سنجیده خواهد شد؟

سپس باید شواهد موجود، محدودیت اطلاعات و گزینه‌های بدیل آشکار شوند. تصمیم‌گیرنده باید توضیح دهد چرا یک راه را برگزیده، چه پیامدهای ناخواسته‌ای را محتمل می‌داند و تحت چه شرایطی حاضر به بازنگری است. شنیدن نظر مخالف، در این روش نشانه ضعف نیست؛ بخشی از مسئولیت پیش از تحمیل هزینه به جامعه است.

پس از اجرا نیز ارزیابی نباید در انحصار همان نهادی باشد که اعتبارش به موفق جلوه‌دادن برنامه وابسته است. مردم باید بتوانند میان وعده و نتیجه مقایسه کنند و مسئول تصمیم را بشناسند. آزادی رسانه، شفافیت، استقلال دادگستری و امکان رقابت سیاسی، در اینجا اجزای عملی اصلاح خطا هستند؛ همان تضمین‌هایی که در بحث پیمان مشترک برای آزادی بر آن‌ها تأکید کرده‌ام. [۵، بخش ۸]

در چنین نظامی، عقب‌نشینی از یک سیاست ناموفق الزاماً شکست اخلاقی نیست؛ ممکن است نشانه مسئولیت باشد. شکست واقعی آن است که حاکم برای حفظ تصویر خود، جامعه را به ادامه پرداخت هزینه مجبور کند.

حکمرانی خردمندانه، حکومت انسان‌های بی‌خطا نیست؛ نظامی است که خطا را آشکار می‌کند، هزینه آن را محدود می‌سازد و راه اصلاحش را باز نگه می‌دارد.

نتیجه‌گیری؛ اندیشه باید به زندگی پاسخ دهد

مسئله اصلی، داشتن یا نداشتن باور سیاسی نیست. انسان‌ها بدون ارزش‌ها، آرمان‌ها و برداشت‌های مشترک نمی‌توانند آینده بسازند. مسئله آن است که آیا این باورها در خدمت زندگی قرار می‌گیرند یا زندگی باید دائماً هزینه مصونیت آن‌ها راپردازد.

ایدئولوژی زندگی از جایی آغاز می‌شود که حفظ دستگاه فکری از حفظ کرامت انسان مهم‌تر شود؛ زمانی که حقیقت در مالکیت یک گروه قرار گیرد، شکست بهانه سخت‌گیری بیشتر شود و مردم برای برخورداری از حقوق خود ناچار باشند حقانیت حاکمان را تأیید کنند.

در برابر این منطق، سیاست مسئولانه به اصول انسانی وفادار می‌ماند، اما درباره ابزارها فروتن است. از تجربه می‌آموزد، تغییر شرایط را می‌بیند، هزینه تصمیم را پنهان نمی‌کند و به شهروندان حق می‌دهد که هم تصمیم را نقد کنند و هم تصمیم‌گیرنده را تغییر دهند.

ایران نباید آزمایشگاهی بی‌پایان برای اثبات حقانیت یک مکتب باشد. هیچ رهبر، حزب، خاندان یا تفسیر مذهبی، بزرگ‌تر از حق مردم برای زندگی و انتخاب نیست.

ما به اندیشه نیاز داریم، نه اسارت در اندیشه؛ به اصول نیاز داریم، نه تقدیس نسخه‌ها؛ و به سیاستی نیاز داریم که برای سعادت مردم کار کند، نه مردمی که برای بقای ایدئولوژی قربانی شوند.

منابع و مآخذ

ارجاع‌های شماره‌دار متن به مقاله‌های ارسالی نویسنده و بخش‌های مشخص‌شده از همان نسخه‌ها مربوط‌اند.

[۱] بخشایش، پیمان. (۲۶ سپتامبر ۲۰۲۶). «خطای استراتژیک جمهوری اسلامی در برزخ دنیای بعد از جنگ و فضای تحریمی». مقاله فارسی؛ بخش‌های ۱ و ۹.

[۲] بخشایش، پیمان. (۲۶ سپتامبر ۲۰۲۶). مقاله ارسالی درباره انقلاب اکتبر و میراث لنینیسم؛ نسخه انگلیسی؛ بخش‌های ۲، ۳ و ۵.

Where History Was Led Astray: The October Revolution, the Legacy of Leninism, and the Question of National Sovereignty in Iran.

[۳] بخشایش، پیمان. (۲۶ سپتامبر ۲۰۲۶). «ساختار استوانه‌ای نظام جمهوری اسلامی و شیوه مقاومت: از تاب‌آوری نهادهای موازی تا مسئله هماهنگی، توافق و تغییر». مقاله فارسی؛ بخش‌های ۷، ۸ و ۱۲.

[۴] بخشایش، پیمان. (۲۵ سپتامبر ۲۰۲۶). «ایران و اسرائیل؛ فراتر از دشمن مشترک». نسخه انگلیسی مقاله ارسالی؛ بخش‌های ۵، ۶ و ۸.

Iran and Israel: Beyond a Common Enemy. From the Memory of Cyrus and Iranian–Jewish Coexistence to Secular Democracy, Development and the Cyrus Accord.

[۵] بخشایش، پیمان. (۲۵ سپتامبر ۲۰۲۶). «رویه سکولاردموکراسی: از وفاداری به میراث پهلوی تا همبستگی ملی و حاکمیت رأی مردم». مقاله فارسی؛ بخش‌های ۴، ۵ و ۸.